

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که مرحوم نائینی قدس الله نفسه فرمودند در باب واجبات غیری، فرمودند در آخر بحث اینکه: «یجب التنبیه علی امرین: امر اول اینکه: آیا واجب غیری ثواب و عقاب دارد یا نه؟» عرض کردیم مرحوم نائینی بحث ثواب و عقاب را در واجب غیری، از بحث ثواب و عقاب در واجب نفسی که آیا به استحقاق است یا به تفضل است؟ یعنی اگر خداوند متعال انسان را بهشت ببرد مثلاً، اینکه به استحقاق است، چون ظاهر آیات مبارکه خب استحقاق است: «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، بآء برای مقابله است، ظاهر آیات که استحقاق است. اما گفتند نه، تفضل است. مثلاً اینکه خداوند فرموده است از باب تفضل است؛ به هر حال این بحث کلامی است که اصولاً جایش اینجا نیست، در اصول نیست اصلاً.

من سابقاً هم عرض کردم، متأسفانه عده‌ای از ابیات مختلف علوم مختلف را در اصول وارد کرده‌اند که ربطی به اصول ندارد. و کرارا عرض کردیم، نه ابیات غیر اصولی باید در اصول وارد بشود، و حتی مصطلحات غیر اصولی را هم در اصول نباید آورد. مثلاً قبح عقاب بلا بیان، این اصطلاح کلامی است؛ قبح عقاب بلا بیان. یا اخیراً حق الطاعة را بعضی از آقایان گفتند، آن هم اصطلاح کلامی است. یا دفع ضرر محتمل، این‌ها کلاً ربطی به اصول ندارد. حتی در اصول، اصطلاحات هم باید اصولی باشد، اصطلاحاً.

مثلاً بحث برائت را اگر بخواهیم به یک لغت اصولی بگوییم: تنجیز الاحتمال؛ آیا احتمال مُنَجَّز هست یا نیست؟ چون عرض کردیم در بحث اصول از تنجیز صحبت می‌شود. همین که نسبت داده شده که اصولاً در اصول، محور اصول کلاً حجت است؛ عرض کردیم بعضی‌ها به آقای بروجردی نسبت دادند، به شافعی نسبت داده شده که مباحث اصول موضوعش حجت است. عرض کردم من خودم در رساله شافعی ندیدم. البته خب رساله شافعی را همه‌اش را نخواندم، با آن مانوس هم زیاد بودم، اما در این کتاب ایشان ندیدم؛ چون می‌گویم احاطه به کلش ندارم. اما از آن طرف چون مرحوم آقای بروجردی خیلی در این جهت دقت نظر داشتند، شاید جایی دیگر هم مثل ایشان بوده است. لکن به هر حال این مطلب را شافعی گفته باشد یا نگفته باشد، عرض کردیم حق در مقام همین است: اصول کلاً محور موضوع بحثش همان حجت است.

حجت در اصطلاح اصولی به چند جور گفته شده است: یکی مصدر تشریع. مثلاً آیا سنت مصدر تشریع هست یا نه، یا فقط کتاب؟ چون نسبت داده شده به بعضی از همان صدر اول که گفتند «حسبنا کتاب الله»، فقط کتاب الله را در تشریع قبول می‌کنیم، غیر کتاب را در تشریع قبول نمی‌کنیم. و آن مرادش چیست، آن بحث دیگری است که گفتگو واقع می‌شود.

آیا اجماع مصدر تشریع هست یا نه؟ اهل سنت معروفشان این است که اجماع را مصدر تشریع می‌دانند. یعنی اگر اجماع شد، علمای بالفعل اجماع کردند، من باب مثال می‌خواهم عرض کنم: در زمان ما به خاطر مشکلاتی که وجود دارد قربانی در حج واجب نباشد، وجوب قربانی را بردارند به اجماع علما. این‌ها گفتند اشکال ندارد، می‌شود؛ اجماع بیاید تخصیص قرآن بزند. حکم ثابت الهی را با اجماع می‌توانیم برداریم. یا سنت اگر باشد، با اجماع می‌توانیم برداریم. این حجت به معنای مصدر تشریع.

دوم: حجت به معنای طرق و امارات است. این هم هست. مثل اینکه آیا خبر واحد حجت است یا نه؟ که مهم آن همان خبر واحد است. اجماع هم نزد شیعه از این قبیل است؛ اجماع هم از باب طریقت به قول معصوم است. عرض کردیم اجماع پیش ظاهری‌ها مثل ابن حزم هم از همین طریق است، چون اجماع صحابه را، فقط، نه غیر صحابه را، خصوص اجماع صحابه را حجت می‌دانند چون کاشف از قول رسول الله است. این کاشف، طریقت است. پس یک معنای حجت، معنای طریقت است.

یک معنای دیگر حجت، به معنای وظیفه عملی است که مقتضای اصل عملی است، مثل استصحاب در احکام. پس حجت دارای معانی مختلفی است در اصول، اشتباه نشود غیر از منطق؛ در اصول دارای معانی مختلفی است. و انصافاً هم اصول بحثش همین است دیگر، در اصول کلاً بحث در این است دیگر: یا مصادر تشریع است، یا طرق و امارات است، و یا وظایف عملیه است که می‌شود اصول. پس این مطلب، مطلب صحیحی است. بحثی را که می‌خواهیم در اصول انجام بدهیم باید در این محور باشد. عرض کردیم: یا تنجیز الاحتمال، بگوییم احتمال منجز است یا برائت. اگر احتمال منجز باشد احتیاط جاری می‌شود. یا تنجز المحتمل، اگر محتمل مهم باشد تنجز پیدا می‌کند. این هم بحث اصولی است.

و عرض کردیم خود ما راه دیگری را گرفتیم که آن هم البته بحث اصولی است، حالا غیر از این دو راه. و آن اینکه اصولاً احکام جزائی بار می‌شود بر حکم منجز. احکام جزائی بر حکم غیر منجز بار نمی‌شود. لذا ما برائت را، عقلی به این معنا گرفتیم. آقایان می‌گویند برائت عقلی اسمش گذاشتند. نه قبح عقاب بلا بیان را مطرح کردیم، نه حق الطاعه را مطرح کردیم، نه حدیث رفع را مطرح کردیم. چون حدیث رفع دارای متون مختلفی است و به لحاظ بحث رجالی تمام متوش اشکال سندی دارد، تمام بلا استثنا، یا اشکال مصدري دارد که دیگر وارد بحثش نمی‌شویم. نه حدیث رفع را قبول

کردیم، نه حدیث حجب که آن هم اشکال دارد، اشکال متنی دارد؛ الی آخر مباحثی که در بحث برائت ان شاء الله خواهد آمد، سابقاً هم متعرض شدیم به تفصیل.

لکن صحیحش این است: احکام جزائی، البته حدیث رفع را هم به همین معنا گرفتیم. احکام جزائی تا منجز نشود، تنجز، مرحله، آن محور تنجز که ما عرض کردیم، محوری است که بحث می کند از وصول حکم به مکلف، رابطه حکم با مکلف. چون عرض کردیم یکی مرحله تشریع است، حالا مبادی جعل هم دارد؛ یکی مرحله فعلیت است. فعلیت در اصطلاح در اینجا، اینکه ارسال رسل و انزال کتب، بعد از اینکه جعل شد، ما الان در فارسی می گوئیم رسانه ای کردن. حکم باید رسانه ای بشود. بعد از اینکه جعل شد باید به مرحله رسانه ای برسد. که این هم از آیات، همه را از آیات استفاده کردیم: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا». و بعد از این مرحله ارسال رسل و انزال کتب، مرحله وصول به عبد مکلف است.

حکم باید، قانون باید به مکلف؛ امروری ها می گویند شهروند، یا به قول عرب ها موطن. به موطن یا شهروند یا مکلف یا به اصطلاح عبد، در هر اصطلاحی بگوئیم. این رسیدن، تا نرسد منجز نمی شود. معظم اباحتی که ما الان، فعلاً ما یعنی در اصول شیعه، فعلاً در مثل کفایه و این ها، همه ی کتب قواعد، خوانده می شود مرحله تنجز است. ما اصولاً در این کتب خودمان راجع به مصادر تشریع بحث درستی نداریم، یک چیزهایی بحث ضمنی داریم. مصادر تشریع بحث نکردیم. تنجز را بحث کردیم و یکی هم وظایف عملیه. این دو تا را اصول شیعه خیلی بحث کرده است.

پس بنابراین، تا حکم منجز نشود، آثار جزائی بر آن بار نمی شود. چون آثار جزائی بار می شود بر عنوان تمرد بر نظام. هر کسی که بر نظام تمرد پیدا بکند، این حکم را دارد. وقتی که تنجز پیدا نکرده تمردی نکرده است. یعنی قانون را انجام نداده، اما مخالفت با؛ یعنی تمرد؛ فرض کنید نمی دانسته چراغ اینجا مثلاً توقف ممنوع است، تابلو نداشته است، یا یکی جلو ایستاده بود، ایستاده آنجا. اینجا درست است مخالفت کرده، اما تمرد نکرده است. تمرد بر نظام نکرده است. تمرد بر نظام آثار جزائی دارد. اگر حکم منجز نشد، تمرد بر نظام صدق نمی کند.

حدیث رفع را هم همین طور معنا کردیم. اصولاً حدیث رفع اگر دقت بکنید، این شش تایی که آمده مخصوصاً این سه تایی که بعدش هست، تماماً ناظر به همین است که هیچ آثار جزائی بار نمی شود. این آثار جزائی را من الان می گویم آثار جزائی، در کتاب رسائل شیخ آمده مؤاخذه یا عقوبت. حالا مراد نفی عقوبت، آن عقوبت و مؤاخذه ای که در آنجا دیدم برای آثار جزائی است، این هم تعبیر آثار جزائی چند تا گفتند یکی هم نفی عقوبت. یکی است، لکن خب تعبیر ما یک کمی به روزتر است. آثار جزائی عرض کردم، آثار جزائی هم به طور کلی دو تا است: یکی آثار جزائی که بر عمل کاری به مکلف و حالات مکلف ندارد مثل باب ضمان و ارش و دیات و این ها. شما سنگی زدید که به گنجشک بخورد، خورده به شیشه کسی شکسته، شما ضامن هستید. این ربطی به اراده و کراهت و آشنا بودید، نبودید؛ این ها به این ربطی ندارد. شیشه که شکست شما باید بدلتش را

بدهید. عمدی باشد، غیر عمدی باشد، حواستان بوده، نبوده، خواب بودید، چرت می‌زدید، این‌ها را که اصلاً نگاه نمی‌کنند. این آثار جزائی بار می‌شود. دقت کردید؟ این آثار جزائی طبیعتاً بار می‌شود. دوم، آثار جزائی است که بر عنوان تمرد بار می‌شود. این آثار جزائی بار نمی‌شود. حدیث رفع هم معنایش همین است، اگر قبولش هم نکنیم. شش تا است، نه تا، بعضی حدیث ضعیف داریم چهار تا است، یک حدیث هم معروف به اهل سنت داریم سه تا است، الی آخر متون مختلف حدیث رفع که الان نمی‌خواهم من اینجا وارد بشوم، چون جایش اینجا نیست.

علی ایّ حال، پس بنابراین این راهی را که مرحوم نائینی رفتند من نفهمیدم چرا از این راه ایشان وارد شدند، آیا استحقاق است یا تفضل؟ اصلاً بحث نیست در این بحث. ببینید، بحثی که در مقام هست در باب واجب غیری، علی تقدیر اینکه قائل به واجب غیری بشویم، بحثی که در اینجا است وجه وجوب است؛ چون واجب غیری عمده‌اش مقدمات واجب است، وجه وجوب مقدمات است.

عرض کردم از وقتی که اصول بنا شد از فقه جدا بشود، آن وضع اجتماعی و عرف اجتماعی تأثیرگذار بود. در آن عرف اجتماعی که عرف عبد و مولا بود، آن تفکر عبد و مولایی جاری بود. ببینید، اگر مولا به عبد خودش گفت مثلاً گوشت بخر، این گرفت خواهید. به او می‌گوید آقا مگر به تو نگفتم گوشت بخر؟ خوابیدن که منافاتی با؛ چرا؟ چون بازار رفت. یا اگر رفت بیرون، بازار نرفت، رفت جای دیگر. خب می‌گوید مگر به تو نگفتم گوشت بخر؟ ببینید، همان طور که عتابش می‌کند برای گوشت نخريدن، عتابش می‌کند برای بازار نرفتن. خوب دقت فرمودید؟ مگر به تو نگفتم گوشت بخر، چرا خوابیدی؟ خب اگر خوابیده بازار نرفته است، بازار رفتن که مقدمه واجب است، نه خود واجب. این را در این توجه کردند، دقت کردید که چه شد؟

این‌ها دیگر، همچنان که عتاب می‌شود بر گوشت نخريدن، عتاب می‌شود بر بازار نرفتن. این روشن شد؟ پس در ذهنشان چه آمد؟ پس بازار رفتن واجب است. من عرض کردم سرّ مقدمه واجب در کلمات قدما، اگر عرض کردم چون یک چیزی است ارتکاز است اصطلاحاً، اصطلاح امروزی‌ها در ضمیر نا آگاه، یک چیزهایی است که در جامعه هست، این‌ها تنبیه می‌خواهد، تنبّه می‌خواهد. تنبّه مطلب به این بوده: به تو گفتم گوشت بخر، حالا چرا خوابیدی؟ چرا مشغول مطالعه کتابی؟ ببینید، این مطلب، و لذا این به ذهنیتشان دو تا مطلب خطور کرد: یک: اگر به چیزی امر کرد، نهی از ضدش است. چرا؟ چون گفتم گوشت بخر، حالا خوابیده؛ چون اگر گوشت بخرد دیگر کتاب نخوانده، یعنی نخواب بحث نهی از ضد هم همین جاست. دوم: مسئله مقدمه واجب، که چرا بازار نرفته؟ پس بنابراین این تصور، ببینید شما ابتدائاً تصور وجوب مقدمه را درست بکنید تا بعد برسید به مسئله عقاب و ثوابش. آن تصور این بود: همچنان که عتاب می‌شود بر گوشت نخريدن، عتاب می‌شود بر بازار نرفتن. پس آن مقدمه سرّش این تصور بود. این آقایان ملتفت نشدند سرّش در جمله‌ی ابتدائیه این بود؛ و همچنین اگر امر به شیء شد، نهی از ضدش هم هست.

عرض کردم این دو تا تلازم است: یک تلازم با ملازمش، یک تلازم با معاندش. معاندش یعنی ضدش. گوشت بخر ضدش نخوابیدن است. گرچه نگفتم گوشت... گفت خوابیده، به او نگفت که نخواب، گفت گوشت بخر. می گوید وقتی گفتم گوشت بخر یعنی نخواب، یعنی کتاب نخوان. این ضد است. دقت فرمودید؟

دو تا مسئله مهمی که در اصول وارد شد تدریجاً این یک نکته اجتماعی داشت. آن نکته اجتماعی رابطه عبد و مولا بود. و عرض کردیم رابطه عبد و مولا هنوز هم که هنوز است در کتب اصولیه ما محفوظ است؛ مثلاً آقای خویی رسماً می گویند امر دلالت بر وجوب نمی کند، اگر مولا به عبدش گفت آب بیاور، وظیفه عبودیت اقتضا می کند؛ دقت کنید؛ حالا با اینکه در زمان ما که عبد و مولایی مطرح نیست؛ وظیفه عبودیت اقتضا می کند که برود آب بیاورد. وجوب را از عبودیت درمی آوریم، نه از صیغه افعال. دقت فرمودید چه شد؟

و عرض کردیم این مطلب حالا بعضی ها شاید، البته عرض کردم مرحوم آقای نائینی قصه عبد و مولا را آورده عقلایی گرفته، مرحوم آقای خویی ظاهر روایتشان را عقلی گرفتند، و فکر می کنم شاید مرحوم آقای خویی هم عقلایی است؛ عقلی که خیلی؛ چون اگر عقلی باشد معنایش این است که به بردگی ذاتی قائل باشند. چون هستند عده ای از به قول خودشان فلاسفه قائل به بردگی ذاتی اند، که بعضی از انسان ها ذاتاً برده هستند. خب ما که قائل به بردگی ذاتی نیستیم؛ اینکه ایشان فرموده به حکم عقل، لازمه اش این است که لازمه اش بردگی ذاتی است که قائل نیستیم.

اما این مطلب سابقه هم دارد. سید مرتضی در الذریعه هم همین را داریم دیگر، سید مرتضی هم همین است. و ما توضیح دادیم مشکلی که در آنجا هست، خوب دقت کنید، در مسئله عبد و مولا، یک نکته ای دارد، زمینه ای دارد به درد بحث های ما نمی خورد، به درد بحث شریعت نمی خورد. و آن نکته و زمینه اش این است که: عبد ملک مولا است. این ملکیت است که تأثیر می گذارد یعنی عبد وجودش، پوستش، گوشتش ملک مولا است. هیچ نحو تصرفی نمی تواند بکند الا به اجازه مولا. دقت کردید؟ این زمینه پشت است. ما این زمینه را در فقه نداریم.

عرض کردم روایتی است که محمد بن زید طبری از امام رضا علیه السلام نقل می کند، سنداً شاید خالی از اشکال نباشد، می شود به وجوهی درستش کرد، می فرمایند، امام می فرمایند: مردم چه می گویند؟ می گوید مردم می گویند که ما عبید شما هستیم، برده شما هستیم. حضرت فرمود: نه بابا، برده ما نیستید، شما عبید ما نیستید، شما برده ما نیستید. طاعت ما بر شما واجب است، نه اینکه شما برده ما هستید. ببینید، این دو تا زمینه است اصلاً. یک زمینه، زمینه عبد و مولا است؛ آن زمینه اصولاً کار خاص خودش را می کند.

پس بنابراین، این مطلبی که در آنجا مطرح می شود این است که شما اگر در یک، حتی در جامعه عبد و مولا مثل زمان سید مرتضی، باز ایشان متنبه شده که این لغوی نیست و این مطلب؛ البته عرض کردیم مطلب ایشان هم درست نیست؛ چون عرض کردیم طلب یک امر ارتکازی عرفی

است. ما گاهی اوقات طلب می‌کنیم، چیزی از کسی می‌خواهیم، از پسرمان می‌خواهیم، از برادرانمان. طلب یک امر عرفی است. یک قاعده‌ای دارند اسمش حکمت‌الوضع است. حکمت‌الوضع یعنی این: هرچه که نیاز عرفی است به ازایش لفظی قرار می‌دهیم. این حکمت‌الوضع است. این حکمت‌الوضع که اصطلاحاً می‌گویند مراد این است. طلب مادامی که یک امر عرفی است حتماً به ازایش لفظی قرار می‌دهیم. این طبیعی است دیگر، نمی‌خواهد حالا نکته خاصی بخواند.

اینکه ایشان می‌گویند که مثلاً این طلب در اینجا به خاطر مولا و عبد است، نه بابا، این طلب لغوی است. بله، اشتباهی که شده، وجوب یک اصطلاح قانونی است، یک حدود معین قانونی دارد. وجوب از خود صیغه افعَل به معنایی که در شریعت هست یا در شرایع مختلف هست، این در نمی‌آید. این به شرایع مختلف است. یا مثلاً به عبد و مولا است، نظام عبد و مولا؛ آن یک چیز دیگری است، دقت می‌کنید؟ پس بنابراین...

یکی از حضار: در مورد خدا هم می‌توانیم همین را بگوییم؟ چون بالاخره در مورد ائمه است

آیت الله مددی: ببینید، در آنجا ملکیت «لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»، آن ملکیت چیز دیگری است، ملکیت اعتباری نیست. آن چیز دیگری است، حقیقت دیگری است. آن زیربنای کل شرایع الهیه است، آن چیز دیگری است اصلاً. دقت فرمودید؟

یکی از حضار: آقای خوئی منظور ایشان همین عبودیت نبوده؟

آیت الله مددی: نبوده این نمی‌شود؛

یکی از حضار: شما عبودیت ذاتی...

آیت الله مددی: آن عبودیت، آن اصلاً نیست، اصلاً آن منشأ حساب نیست. این عبودی که ما می‌گوییم یک امر اعتباری است، در یک زمان هست، در یک زمان نیست. آن چیز دیگری است، آن اصلاً قابل التفات نیست، آن اصلاً قابل تفکیک نیست. دقت فرمودید؟ این مطلب را خوب دقت کنید، اینکه ایشان ربط داده به مسئله استحقاق و تفضل و به نظر من درست نیست.

اصل مطلب این بود. ایشان در کلامشان چون بحث لغوی هم گاهی اوقات ما می‌کنیم، یکی دو مرتبه فرمودند که: «وجوب يتولد من ذی المقدمة»، يتولد را به کار بردند. عرض کردیم در عبارات قبلی‌ها غالباً يترشح دارد. امور اعتباری نه تولد دارد نه ترشح دارد، امور اعتباری این طور نیستند. این هم یک؛ از نظر لغوی هم، آخر الان گاهی کتاب می‌نویسیم به عربی می‌گویند: «تولّد سنة فلان»، الان می‌گویند تولّد غلط است این لفظ عربی نیست،

اشتباه شده، «وُلِدَ سَنَةَ فَلَانٍ». لفظ فارسی اش هم؛ لفظ فصیح لغوی اش هم؛ خب این بحث لغوی هم؛ این تولد که می گویند این می بینم آقایان خب می نویسند دیگر، تولد «تَوَلَّدَ فِي سَنَةِ فَلَانٍ»، این عربی نیست، اشتباه است، باید بنویسند «وُلِدَتْ فِي سَنَةِ فَلَانٍ» تولد درست نیست.

علی ایّ حال، مرحوم نائینی کلمه تولد یا غیرش ترشح به کار بردند، عرض کردیم این ها را ان شاء الله تعالی در بحث مقدمه هم مفصلاً عرض کردیم این نگاه؛ این یک نگاه است به مسئله وجوب مقدمه که از مقدمات؛ خب، ما عرض کردیم محورهای اصولی محورهای مختلفی هستند، یک محور هم محور قانونی است که ان شاء الله شرح می دهیم، هشت تا محور درست کردیم شرح می دهیم. در محور قانونی نگاه، نگاه قانونی است. در محور قانونی اگر بخواهیم وجوب مقدمه را تفسیر بکنیم تفسیرش این است، خوب دقت کنید.

محور قانونی این است که گاهی قانون می آید به یک چیزی تعلق پیدا می کند، لکن این چیز در خارج با یک امر دیگری ملازم است. یعنی این قانون با آن امر دیگر موازی نیستند، دو تا خط موازی نیستند که به هم نرسند؛ نه، به هم می رسند، در خارج با هم ملازم هستند. می گوید: اگر اعتبار قانونی به یکی تعلق گرفت، به دیگری هم تعلق می گیرد چون ملازم است. منشأ تعلق هم این است که در خارج با هم هستند. مثلاً اگر گفت نان بخور، نان خریدن با بازار رفتن تلازم دارد. اگر وجوب خورد به نان خریدن، چون ملازمه دارد با بازار رفتن، بازار رفتن هم واجب می شود. حالا اسمش را گذاشتند تولد یا ترشح، بحث ترشح و تولد نیست. دقت کردید چه شد؟

چون این دو تا امر در واقع با هم تلازم دارند، این در مقدمه واجب است. یا این دو تا امر در واقع با هم تعاند دارند، در مسئله ضد. یا تلازم دارند یا تعاند دارند. وقتی جعل؛ ببینید، این در مقام واقع، در مقام اعتبار هم سرایت می کند. روشن شد؟ اگر اعتبار قانونی به یکی خورد، به دیگری هم می خورد. گرفتید؟ نکته قانونی در باب مقدمه واجب این است.

یکی از حضار: این سؤال می فرمایید یا نظرتان را می گوید؟ یعنی آیا می خورد چون فقط باید به همان مقداری که در لسان آمده...

آیت الله مددی: احسنتم؛ جواب این که نمی خورد. این را سؤال می کنیم. یعنی طرح مسئله به نظر ما، طرح قانونی اش به این صورت است: اعتبار قانونی آمد به یکی تعلق پیدا کرد، و این در خارج تلازم دارد؛ در خارج با قطع نظر از مقام اعتبار، با همدیگر تلازم دارند. می گوید: چون در خارج با هم تلازم دارند، پس اعتبار به آن هم می رسد، همان اعتبار؛ چرا؟ چون با هم؛ یعنی دو تا عنوان داریم: عنوان نان خریدن، عنوان بازار رفتن. این دو تا با هم تلازم دارند: نان خریدن، بازار رفتن. اگر نان خریدن واجب شد، بازار رفتن هم واجب می شود. لذا ما گفتیم بهترین راه برای طرح مسئله مقدمه واجب این است؛ راهی که ما رفتیم، عبد و مولا و از آن حرف ها و چیزهایی که بود. این طرح قانونی است.

یکی از حضار: در ضد هم همین طور می شود؟

آیت الله مددی: در ضد هم همین طور می شود، عیناً همین است. حالا مثلاً در مسئله ضد که در مثل کفایه آمده که فعل ضد مقدمه ترک ضد دیگری است یا ترک یک ضد مقدمه؛ این سعی کرده از یک محور فلسفی وارد بشود. ما سعی کردیم از محور قانونی؛ چون بقیه وجوه را ان شاء الله در آنجا عرض می کنیم. نه، محور فلسفی هم نمی خواهد وارد بشویم، محور، محور قانونی است.

بینید، دو تا عنوان داریم؛ این دو تا عنوان در خارج با هم تلازم دارند، در خارج. اعتبار به یکیشان خورد، اعتبار خورد به نان خریدن. حالا که اعتبار به یکی خورد به آن یکی دیگر هم می خورد؟ چون در خارج با هم تلازم دارند؛ سر سرایت همیشه عرض کردیم؛ یکی از نکاتی که در دنیای اسلامی بحث مقدمه واجب و ضد و این ها اصلاً دنبال یک مطلبی است، اصل آن مطلب، اصل اصلش این بود: از زمان صحابه، مخصوصاً از زمان دومی، که دنیای اسلام توسعه پیدا کرد با مسائل جدیدی روبرو شدند که می خواستند جواب آن را از راه شریعت پیدا بکنند. دقت کردید؟

چون معتقد بودند که این مسائل جدید در قرآن نیست، چون آیات قرآن که محدود است. سؤال هم می کردند مثلاً خلیفه، کسی چیزی در این باره از رسول الله شنیده است؟ می گفتند نه پس در سنت هم نیست. در قرآن نیست، آن وقت دنبال جواب بودند. برای جواب این فقه درست شد. اصلاً فقه برای این درست شد. راه های متنوعی رفتند که؛ فرض کنید بحث لاضرر درست شد، مسئله لاضرر مطرح شد در قرن دوم که از راه لاضرر خیلی از مسائل را جواب بدهند. یک مقداری از جواب ها را هم در اصول آوردند، جواب های کلی، مثل مقدمه واجب، مثل نهی از ضد. گفتند اگر امر؛ مثلاً اگر گفتند وارد مسجد شدید نجاست هست، امر دارد به ازاله نجاست، پس نهی دارد از نماز، نماز نخوانید. حالا که نهی از نماز است پس نمازش باطل است، دقت کردید؟

یعنی در حقیقت نکته اساسی این بود که با انتشار اسلام؛ البته در موضوعات هم شد دیگر، من توضیحش را دادم چند بار. مثلاً در یمن با یک نوع عدسی روبرو شدند که؛ با یک نوع جوی روبرو شدند که با جوی دیگر فرق می کرد در یک شهر مثلاً در خراسان با شترهایی روبرو شدند که دوکوهانه بود، با آن شترهای متعارف فرق می کرد. آیا زکات به این ها هست یا نه؟ یعنی هم تنوع موضوعی مطرح شد، لذا عرض می کنم برای شما بهترین راه همیشه از مصدر سرچشمه نگاه بکنید.

و لذا این ها آمدند گفتند که چه کارش بکنیم؟ اینکه چه کار باید کرد عرض کردم تا حدود ۳۰-۴۰ سال که اصطلاحاً خلفای راشدین هستند، خیلی فقها صحبت نمی کردند. چرا؟ چون خلیفه هر چه می گفت حکم هم بود. یک پیوندی بین سیاست و دیانت بود. لذا آن ها عنوان خلفای راشدین؛ قصه اش این بود دیگر. بعد از خلفای راشدین مثلاً از زمان بنی امیه، چون آن ها در این خط نبودند، فقه آزاد شد، فقه از بند حکومت آزاد شد. فقه که آزاد شد این مباحث مطرح شد.

.....

اختلاف فقها از اینجا شروع شد و کم کم تدریجاً خود همین فقها در قرن دوم آمدند اصول را هم جدا کردند، مثل مقدمه واجب. چرا؟ چون در یک بحث مقدمه واجب آمد، البته یک قواعدی یک اموری هم بود بینابین، که بعضی ها می گفتند اصول است، بعضی ها می گفتند فقه است، آخرش علما گفتند نه این قواعد فقهیه است، مثل لاضرر، این ها را شرح دادم من چند بار. این ها آمدند با این مطلب خیلی از مشکلات را حل کردند. گفتند اگر یک شیئی واجب شد مقدماتش هم واجب است.

حتی می گویم این ها در حقیقت نظرشان به تعدد ثواب و عقاب هم بود، تعجب نکنید، در حقیقت بود که بله ثواب پیدا می کند، تعدد ثواب و عقاب. بعدها آمدند گفتند نه آقا این وجوب غیری ثواب و عقاب ندارد، پس بحث را از آن راه پیش نکشید، بحث را از این راه پیش بکشید. ما معتقدیم که نظام صحیح در تفسیر خطابات شرعی، اصول است.

آقایان می دانید در همین قم، مرحوم آقای سید محمد تقی خوانساری می گویند اولین کسی است که مبدع تعبیر خطابات قانونی شده است. من عرض کردم مصدرش را هم عرض کردم. این خطابات قانونی تا حدودی خوب است، لکن ما بالاترش را گفتیم، گفتیم روح قانون، کار به خطابات؛ خطابات مرحله بعدی است.

یکی از حضار: فضای قانون...

آیت الله مددی: بله! روح شریعت، روح احکام الهی روح قانونی است، نه روح عبد و مولا.

یکی از حضار: مقاصد الشریعه نمی شود آقا؟

آیت الله مددی: بله، آقا؟

یکی از حضار: همان مقاصد الشریعه نمی شود؟

آیت الله مددی: نه، مقاصد الشریعه می آید به حساب آن کشف می کند که مثلاً این چرا وضع شده است؟ نه، ما می خواهیم خود ترکیب قانون را بگوییم، این ترکیب، ترکیب قانونی است.

یکی از حضار: شکل و...

آیت الله مددی: شکل و هیأت؛

مثلاً در فرض کنید در کفایه دیدید در بحث تجری می‌گوید که اگر مخالفت مولا کرد «ظلم علی المولی» است. این بر روی نظام عبد و مولا است. بر روی نظام عبد و مولا «ظلم علی المولی» است، اما در نظام قانونی «ظلم علی المولی» نیست، ظلم به خود انسان است.

یکی از حضار: ظلم علی القانون نداریم.

آیت الله مددی: ظلم علی القانون نداریم ما، اگر شما قانون را عمل نکردید به خودتان ظلم کردید، به مولا ظلم نکردید که. اگر شما یک تخلف قانونی کردید به مولا ظلم نشده است که. ایشان در بحث تجری یادتان بیاید در کفایه می‌گوید «ظلم علی المولی»، این «ظلم علی المولی» بر روی نظام عبد و مولا است اصلاً، اما در نظام؛ یکی از؛ یعنی هر نظامی برای خودش یک زیربنایی دارد، یک ارتکازاتی دارد، اما در نظام قانونی ظلم به خود انسان است.

وقتی آیه مبارکه «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»، به ما ظلم نکردند، به خدا ظلم نکردند، می‌بینید؟ این ظلم بر ما نیست. حالا کفایه می‌گوید «ظلم علی المولی»، این ظلم به ما نیست، ظلم به خودشان است. «وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ». این روح؛ کاری به مقاصد الشریعه ندارد، این روح، روح قانونی است. این طبیعت این روح؛ دیگر آن که می‌گوید «ظلم علی المولی» طبیعت نظام عبد و مولا است. دقت کردید چه می‌خواهم بگویم؟

پس در نظام قانونی بحث این است. اگر بحث این شد، سؤال این است: آیا این دو امری که ملازم هم هستند امر؛ یکی از آن‌ها اعتبار قانونی به آن تعلق می‌گیرد به دیگری هم تعلق می‌گیرد؟ جواب: خیر، تعلق نمی‌گیرد.

نکته‌اش چیست؟ عرض کردم نکته اساسی در امور اعتبارات قانونی این است: اعتبارات قانونی که ما می‌گوییم اعم از اعتباری است که خود قانون جعل می‌کند یا اعتباری که شخص می‌کند. اعتبارات شخصی هم که اصطلاحاً امروز در دنیای عرب «التزامات شخصی» به آن می‌گویند. التزامات شخصی اعتباری است که شما می‌کنید. عقود از این قبیل است، شروط از این قبیل است، نذور از این قبیل است، عهود؛ همه این‌ها از این قبیل هستند. اقسام دیگری هم دارد که در جای دیگر توضیح دادیم. شرط، این‌ها تماماً التزامات شخصی هستند، اعتبارات شخصی هستند. دقت کردید؟ این هم قانون است، این هم فرقی نمی‌کند.

فقط فرقی این است: التزامات قانونی را خود قانون که اعتبار کرد تمام شد. التزامات شخصی چون شخص حق قانون ندارد، حق جعل ندارد دقت فرمودید؟ شخص حق جعل ندارد. اگر چیزی را قرار داد، باید قانون امضا بکند. خب مثلاً من می‌خواهم نماز شب بر خودم واجب کنم، چنین

چیزی حق ندارد. نذر می کند نماز شب بر خودش واجب بکند. چنین چیزی را حق ندارد. شخص حق جعل و اعتبار ندارد. اگر چنین چیزی شد قانون می گوید «ما کان من نذرٍ لله ففٍ به»، می آید امضایش می کند.

و عرض کردیم وفا در آیه مبارکه و در همین حدیث مبارک به معنای اتمام است. وفا به معنای اتمام. یعنی آن را تمام کن، تمام کن نتیجه اش این است که عمل کن. نذر کردی نماز شب بخوانی، عملاً بخوان. این معنای اتمام است، این معنای ایفاء است. «أوفوا بالعقود» معنایش این است، آن عقد را تا آخر برو. دقت کردید؟

پس بنابراین روی التزامات؛ وقتی روی التزامات قانونی و یا التزامات شخصی فرق نمی کند. عرض کردیم اعتبار؛ این در شرح اخیراً عرض کردیم؛ امر اعتباری یکی از نکات اساسی اش این است: همیشه به مقدار ابراز شما اعتبار می شود، به مقدار ابراز. خارج از ابراز اعتبار نمی شود. یکی از حضار: چون وجود ندارد...

آیت الله مددی: گفت که به بازار؛ گوشت بخر، همین مقدار اعتبار می شود، بازار برو اعتبار نمی شود. تفسیر قانونی این است که مقدمه واجب درست است ما این ملازمه دارد، این ملازمه خارجی است، ربطی به مقام اعتبار ندارد. اعتباری که به گوشت بخر می خورد به این نمی خورد، به این اعتبار به آن نمی خورد. چرا؟ چون اعتبارات شخصی نه اعتبارات قانونی حتی آن که شما اعتبار می کنید.

عرض کردم همین اخیراً چند بار عرض کردم، یک عبارت معروفی هست دیگر: «الإنشاء إيقاع المعنى باللفظ أو بما يقارنه»، این عبارت خیلی معروفی است. حق این است که اعتبارات و انشاء همین باشد: إيقاع المعنى؛ عرض کردیم مرحوم آقا شیخ محمد حسین اصفهانی البته ایشان به یک نحو خاصی اعتراض دارد و گفتیم بعضی از سنی ها هم اشکال دارند، اهل سنت، این را متعرض شدیم، در بحث مکاسب متعرض شدیم، هم در مباحث اصول. مرحوم آقای شیخ محمد حسین در حاشیه مکاسب ایشان دارد که حق این است که، شاید در حاشیه کفایه هم داشته باشد من ندیدم شاید؛ حق این است که انشاء إيقاع نیست، چون می گوید نه إيقاع حقیقی است نه إيقاع اعتباری است، شرح دادم.

و عرض کردیم دو تا شاگرد ایشان متأثر هستند از ایشان مرحوم آقای خویی و مرحوم علامه طباطبایی. و لذا مرحوم آقای خویی ابراز اعتبار نفسانی است. البته جای تعجب است که آقای خویی می فرمایند این اعتبار نفسانی تا ابراز نشود تأثیر نمی کند؛ خوب خیلی عجیب است؛ چطور پس می شود ابراز اعتبار؟ اصلاً نفسانی شما اعتبار بکنی تخیلات اعتبار است، اعتبار نیست. من در نفسم اعتبار بکنم این کتاب ملک شما، چه ارزشی دارد؟ اعتبار نفسانی چه ارزشی دارد؟ بخواهد ابرازش بکند یا نکند.

یکی از حضار: ارزش حقوقی و قانونی ارزش ندارد دیگر؛ آن‌ها چون دید شمارا در مسائل نداشتند، دید قانونی را، خب می‌گویند نفس هم بالاخره یک مراتب دارد...

آیت الله مددی: نه، بحث انشاء را که در قدیم دارند، بیش از هزار سال در ادبیات مطرح شده است. «الإنشاء إيقاع المعنى باللفظ أو بما يقارنه» که از قدیم بوده است. مرحوم آقای شیخ محمد حسین می‌گوید ایقاع نیست، نه ایقاع تکوینی است نه ایقاع اعتباری. چرا ایقاع اعتباری نباشد؟ ایشان می‌گوید ایقاع نیست اصلاً. لذا مثل آقای خویی ابراز گرفتند. عرض کردیم این مبنا، مبنای درستی نیست، مبنای غیر صحیح است. در باب اعتبارات، چه اعتبارات شخصی، همیشه به مقدار ابراز، اعتبار می‌شود، دقت کردید؟ به مقدار ابراز. چه ابراز کردید؟ گوشت بخر، همین مقدار اعتبار شد، برو بازار دیگر در آن نیست.

بازار رفتن تلازم خارجی دارد، قبول داریم این را، اما این تلازم خارجی سرایت به اعتبار نمی‌کند، اعتبار را توسعه نمی‌دهد. اعتبار فقط به مقدار اعتبار است. خب گوشت بخر، گوشت بخر، اما اینکه برو بازار در آن نخواهییده است. و لذا صحیح در مقام این است که؛ و لذا اصولاً ما قائل شدیم، توضیح هم عرض کردیم اصلاً اینکه ایشان واجب غیری را مقدمه گرفتند این مطلب درست نیست. اصلاً مقدمه واجب غیری وجود ندارد اصلاً. اصلاً مقدمات وجوب غیری ندارند، خطابی به آن تعلق نگرفته است.

یکی از حضار: متأخرین هم قبول نکردند ظاهراً مقدمه واجب را...

آیت الله مددی: بله، قبول نکردند اما می‌گویم راه‌هایی که رفتند مختلف است. ما راهی را که رفتیم برای شما توضیح دادیم، خطابات قانونی یعنی شریعت را، روحش، روح شریعت را، روح احکام دینی را روح قانونی گرفتیم، خطاباتش هم؛ البته عرض کردم ادبیات جمله‌ای از روایات، ادبیات عبد و مولا است، این را نباید انکار بکنیم. اما روح شریعت روح قانون است، خیلی جاها هم ادبیاتش ادبیات قانونی است. اما جاهایی داریم که ادبیات، ادبیات عبد است. پس این مطلب که عقاب و ثواب را چه کار بکنیم این جوابش کاملاً واضح شد.

اصولاً ما امر غیری نداریم، وجوب غیری نداریم که بحث بکنیم ثواب و عقاب دارد یا ندارد. وجوب غیری مبنی است بر اینکه از وجوب «گوشت بخر» برسیم به وجوب «به بازار رفتن»، این را قبول نکردیم. اصلاً وجوبی ندارد اگر وجوبی نداشت دیگر بحث، آن تلازم خارجی است، ربطی به وجوب ندارد. ما در اینجا بحث اعتبارات داریم و آثار قانونی مثل کیفر در اعتبارات بار می‌شود، در اعتبار قانونی، اصلاً اعتبار قانونی ندارد این اعتبار قانونی‌اش معنایش این است که از «گوشت بخر» برسیم به وجوب بازار رفتن. نمی‌رساند این مطلب را. پس وجوبی اصلاً مطرح نیست که حالا

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج اصول فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

شنبه - ۲۶/۰۹/۱۴۰۵ - ۰۴/۰۷/۱۴۰۵

موضوع: خارج اصول فقه -

جلسه: ۱۰

صفحه ۱۳

بگوئیم آیا عقاب و ثواب دارد یا عقاب و ثواب ندارد. اصلاً مطرح نیست وجوبی که در آن عقاب و ثواب مطرح بشود. و لذا عرض کردیم وجوب
غیری به معنای وجوب مقدمه ثابت نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين